

زیبایی‌شناسی محیط زیست*

آلن کارلسون
بهار رها دوست

چکیده

این پرسش که موضوع‌های شناسائی زیبایی‌شناسی محیط زیست چیست‌اند و چگونه می‌توان آنها را شناخت و ارزیابی کرد، پرسشی فلسفی است که با دو رویکرد «ملتزمانه» و «شناختی» می‌توان به آن پرداخت: رویکرد ملتزمانه قائل به آن است که باید از تقابل‌های دکارتی «عین» و «ذهن» فراتر رفت، از فاصله‌ی خود با موضوع شناسائی کاست تا بتوان آن را درک و جذب کرد. رویکرد شناختی بر این باور استوار است که سرشت و ویژگی‌های موضوع شناسائی عاملی تعیین‌کننده در فرایند ارزیابی است. هرچند به نظر آلن کارلسون این دو رویکرد لزوماً با هم متضاد نیستند، چون تلفیق احساس و آگاهی در دل هر تجربه‌ی زیباشناختی وجود دارد.

کلیدواژه‌ها: تجربه‌ی زیباشناختی، ارزیابی زیباشناختی، رویکرد ملتزمانه، رویکرد شناختی، زیبایی‌شناسی محیط‌های طبیعی، زیبایی‌شناسی آثار هنری، زیبایی‌شناسی زندگی روزمره.

زیبایی‌شناسی محیط زیست یا زیبایی‌شناسی زیست‌محیطی از شاخه‌های جدید و مهم زیبایی‌شناسی است که در اواخر سده‌ی ۲۰ پدید آمد. این زیبایی‌شناسی، معطوف به مباحث فلسفی است که به شناخت کل جهان - نه تنها جهان اعیان و موضوع‌های شناسایی، بلکه محیط‌های ساخته‌شده - مربوط می‌شود و به این ترتیب، زیبایی‌شناسی زیست‌محیطی از شناخت هنر فراتر رفته به درک و ارزیابی زیباشناختی محیط‌ها - محیط‌های طبیعی یا محیط‌هایی که به دست انسان و برای او ساخته می‌شوند - می‌پردازد. شکوفایی و پیشرفت زیبایی‌شناسی زیست‌محیطی متأثر از زیبایی‌شناسی مناظر طبیعی در سده‌ی ۱۸ و نیز دو عامل در دوران اخیر است: نخست تأکید خاص زیبایی‌شناسی فلسفی سده‌ی ۲۰ بر هنر، و دیگری توجه عام به زیبایی‌شناسی فضاهایی که در

نیمه‌ی دوم سده‌ی ۲۰ به وجود آمد. این دو عامل، دامنه‌ی زیبایی‌شناسی محیط زیست را گسترش دادند، آن را از مرز زیبایی‌شناسی سنتی فراتر برده، و موجب تکوین فلسفه‌ی زیبایی‌شناسی محیط زیست شدند. فلسفه‌ای که تا حد زیادی معلول تفاوت‌های موجود بین سرشت اعیان مورد ارزیابی در زیبایی‌شناسی محیط زیست، کل جهان، و ذات هنر است. نشان بارز این تفاوت‌ها آن است که زیبایی‌شناسی محیط زیست به‌ناچار با پرسش‌های بنیادی [متفاوتی] چون «چه چیز را باید شناخت؟»، و «چگونه این شناخت به دست می‌آید؟» آغاز می‌شود.

این پرسش‌ها، مواضع فلسفی متفاوتی به وجود آورده‌اند که دو رویکرد «ملترمانه» و «شناختی» از جمله‌ی آن‌هاست. در رویکرد ملترمانه کسانی که درصدد ارزیابی زیبایی محیط زیست‌اند، باید از تقابل‌های سنتی ذهن و عین فراتر روند و از فاصله‌ی خودشان و موضوع‌های شناسایی‌شان بکاهند تا بتوانند به یاری حواس‌شان آن‌ها را درک و جذب کنند. برعکس، رویکرد شناختی بر این چالش استوار است که آنچه به ارزیابی زیباشناختی سمت‌وسو می‌دهد سرشت موضوع‌های ارزیابی است و دانش و آگاهی از منشاء، انواع، و ویژگی‌های این ابرژه‌ها برای ارزیابی زیباشناختی درست و دقیق لازم است. هریک از این دو رویکرد محاسن و معایبی دارند. هرچند به‌رغم تفاوت‌شان با هم متضاد نیستند و پیوند آن دو، تلفیقی از احساس و آگاهی به ما می‌دهد که جوهر تجربه‌ی زیباشناسی صادقانه است: تجربه‌ای که دست‌یابی به آن در فرایند درک زیباشناختی فضاهای گوناگون جهان، بیان‌گر ارزش‌مند بودن این فرایند است.

۱. زیبایی‌شناسی محیط زیست چیست؟

«زیبایی‌شناسی» شاخه‌ای از فلسفه است که به مطالعه‌ی شیوه‌های تجربه‌ی حسی انسان از جهان می‌پردازد، و به‌ویژه با ارزیابی اعیان خاصی سروکار دارد که حواس را به‌گونه‌ای خوشایند تحت تأثیر قرار می‌دهند. به‌همین دلیل، تأکید زیبایی‌شناسی غالباً بر آثار هنری و ابرژه‌های مشابهی است که برای لذت حسی انسان خلق می‌شوند؛ هرچند ارزیابی زیباشناختی محدود به هنر نیست و غالباً ناظر به کل جهان است. جهانی که انسان‌ها را در زندگی روزانه‌شان در بر گرفته و محیط روزمره‌شان را می‌سازد: جهانی که مردم در آن به کار و بازی و تفریح و زندگی مشغول‌اند. تجربه‌ی زیباشناختی چنین جهانی موضوع زیبایی‌شناسی زیست‌محیطی است، و کانون توجه این شاخه‌ی زیبایی‌شناسی مسائل فلسفی است که با ارزیابی کل جهان و جهان مصنوع انسان در قالب ابرژه‌ها و محیط‌ها و فضاها سروکار دارد. ازاین‌رو، زیبایی‌شناسی زیست‌محیطی از مرزهای محدود دنیای هنر و ارزیابی آثار هنری فراتر می‌رود، و به ارزیابی زیباشناختی فضاهای طبیعی و در عین حال محیط‌هایی می‌پردازد که انسان‌ها سازنده‌ی آن هستند و از آن تأثیر می‌پذیرند.

۲. تحول زیبایی‌شناسی محیط زیست

زیبایی‌شناسی محیط زیست یکی از سه یا چهار شاخه‌ی زیبایی‌شناسی است که در نیمه‌ی دوم

سده‌ی ۲۰ ایجاد شد، و اگرچه به‌منزله‌ی یک حوزه‌ی مطالعاتی مهم در سال‌های اخیر پدید آمد و ناظر به ارزیابی زیباشناختی محیط‌های طبیعی و مصنوع انسان است، ریشه در سنت‌های پیشین و تجربه‌ی زیباشناختی طبیعت دارد. زیبایی‌شناسی مناظر طبیعی سده‌ی ۱۸ و مباحثی همچون «امر شکوه‌مند» و «مناظر بدیع»، تأثیر فراوانی بر تحول زیبایی‌شناسی زیست‌محیطی گذاشته‌اند. با این حال، بین زیبایی‌شناسی مناظر طبیعی سده‌ی ۱۸، و زیبایی‌شناسی زیست‌محیطی امروزی تفاوت‌های مهمی وجود دارد که بیشتر ناشی از این واقعیت است که زیبایی‌شناسی مناظر طبیعی سده‌ی ۱۸ پس از اوج‌گیری، تدریجاً اهمیت‌اش را در پایان سده از دست داد، و در سده‌ی ۲۰ تقریباً به‌طور کامل تحت‌الشعاع فلسفه‌ی هنر قرار گرفت. زیبایی‌شناسی محیط زیست در نیمه‌ی دوم سده‌ی ۲۰ نیز به‌همین نحو دستخوش دگرگونی شد.

تحول زیبایی‌شناسی زیست‌محیطی به‌شدت از دو عامل نظری (تأکید ویژه‌ی زیبایی‌شناسی فلسفی سده‌ی ۲۰ بر هنر) و عملی (توجه عام مردم به «کیفیت زیباشناختی محیط زندگی») که در نیمه‌ی دوم سده‌ی ۲۰ پدید آمد) تأثیر پذیرفت. نخستین عامل، یعنی عامل نظری، دامنه‌ی زیبایی‌شناسی محیط زیست را از مقوله‌های پیشین زیباشناسی مناظر که عمدتاً به «امر شکوه‌مند» و «مناظر بدیع» می‌پرداخت فراتر برد و وسعت بخشید، و دومین عامل بحث فلسفی اصلی زیباشناسی محیط زیست را طرح کرد. تأکید خاص زیبایی‌شناسی فلسفی بر هنر دامنه‌ی زیبایی‌شناسی محیط زیست را گسترش داد. چون زیبایی‌شناسی فلسفه‌ی هنر، هر آنچه را که در زیبایی‌شناسی جریان غالب نبود، کنار می‌گذاشت و آن را در مقوله‌ی زیبایی‌شناسی محیط زیست قرار می‌داد. از طرفی، توجه عامه به وضعیت محیط زندگی که دامنه‌ی زیبایی‌شناسی محیط زیست را وسعت بخشید، صرفاً برای حفظ مناظر طبیعی نبود، بلکه درباره‌ی زیبایی‌شناسی محیط روزمره‌ی زندگی انسان‌ها بود و به این ترتیب، مسئله‌ی فلسفی اصلی زیبایی‌شناسی محیط زیست، با تضادی چشم‌گیری – که آشکارا بین دو رویکرد «تأکید بر توجه عام بر محیط روزمره» و «توجه خاص زیبایی‌شناسی فلسفی به آثار هنری» وجود داشت – شکل گرفت.

۳. دامنه زیبایی‌شناسی زیست‌محیطی

زیبایی‌شناسی محیط زیست که ناظر به کل جهان و حاصل توجه عام به زیبایی‌شناسی محیط‌های روزمره است، به دو دلیل از زیبایی‌شناسی – شاخه‌ای از فلسفه – گستردگی بیشتری یافته است:

۱. زیبایی‌شناسی زیست‌محیطی، برخلاف زیبایی‌شناسی سنتی، از انواع پژوهش‌های تجربه‌گرایانه در زمینه‌ی تجربه‌ی زیباشناختی انسان از فضاهای پیرامونش بهره می‌گیرد. البته این پژوهش‌ها رویکردهای متفاوتی دارند: مثلاً جنبش زیست‌محیطی از دل رشته‌هایی چون معماری مناظر که به برنامه‌ریزی و طراحی‌های زیست‌محیطی می‌پردازد پدید آمد، و در این راستا می‌کوشد تجربه‌ی زیباشناختی را در طرح‌های مورد قبول رشته‌های دانشگاهی تحلیل و ارزیابی کند. نوع دیگری از پژوهش‌های تجربی [که زیبایی‌شناسی محیط زیست از آن بهره می‌برد] در زمینه‌ی منابع طبیعی و

مدیریت اوقات فراغت است که بر سنجش سلیقه‌های زیباشناختی افراد گوناگون در محیط‌های گوناگون تأکید می‌ورزند. علاوه بر آن، تلاش‌هایی صورت می‌گیرد تا برای ارزیابی محیط‌ها از زیرساخت‌هایی استفاده شود که اساس زیست جامعه‌شناختی است، و در این ارزیابی‌ها از گستره‌ی وسیعی از الگوهای تجربه‌ی زیباشناختی مثلاً در روان‌شناسی رشد و روان‌شناسی محیط زیست بهره‌گیری شود. همچنین به شیوه‌های گوناگون می‌کوشند تا این پژوهش‌های تجربه‌گرایانه را با وجوه فلسفی زیبایی‌شناسی محیط زیست پیوند دهند.

۲. گسترش دامنه‌ی زیبایی‌شناسی زیست‌محیطی به موضوع این حوزه مربوط می‌شود و می‌توان آن را در سه مقیاس نشان داد: در نخستین مقیاس، ابژه‌های ارزیابی در زیبایی‌شناسی محیط زیست گستره‌ی وسیعی از فضاهای طبیعی بکر تا آثار هنری سنتی را در بر می‌گیرد و صحراها، مناظر روستایی و شهری، محله‌ها، مراکز خرید و غیره را می‌توان در این مقیاس قرار داد. در مقیاس دوم، اندازه‌ی ابژه‌ها مورد نظر است و بسیاری از ابژه‌ها که نوعاً در زیبایی‌شناسی [زیست‌محیطی] فضاهای بزرگ مطرح می‌شوند (مثل سلسله کوه‌ها، نواحی روستایی، و بازارها)، همچنین فضاهای کوچک‌تر و خودمانی‌تر (مثل حیاط خلوت‌ها، دفاتر کار، اتاق‌های نشیمن)، و ابژه‌های کوچک و بزرگ در انواع فضاهای موضوع بحث در این مقیاس است. سومین مقیاس شامل انواع ابژه‌های خارق‌العاده و عجیب، و معمولی و پیش پا افتاده است. زیرا زیبایی‌شناسی محیط زیست، به ابژه‌های بزرگ و تماشایی محدود نمی‌شود و مناظر عادی و چشم‌اندازهای پیش پا افتاده و فضاهای روزمره‌ی ما نیز ابژه‌های مناسبی برای ارزیابی زیباشناختی‌اند. با توجه به مقیاس‌هایی که برای دامنه‌ی زیبایی‌شناسی محیط برشمردیم، این رشته اساس زیبایی‌شناسی زندگی روزمره است.

۴. مسئله‌ی بنیادی فلسفه‌ی زیبایی‌شناسی محیط زیست

تضاد بین ذات ابژه‌های ارزیابی زیباشناختی، و جوهر آثار هنری تا حد زیادی عامل تعیین‌کننده‌ی فلسفه‌ی زیبایی‌شناسی محیط زیست است. آثار هنری متداول کم‌وبیش ابژه‌های مجزا و ثابت و مستقلی هستند که انتظار می‌رود ما با حواس مان و با حفظ فاصله و موضع‌گیری‌هایی مشخص، آن‌ها را ارزیابی کنیم. ویژگی‌های این آثار هنری در تقابل آشکار با ویژگی ابژه‌های زیست‌محیطی است که ما به لحاظ زیباشناختی ارزیابی‌شان می‌کنیم: از آنجا که ابژه‌های زیست‌محیطی محیط‌های روزمره‌ی ما را تشکیل می‌دهند، ارزیابی‌کنندگان جذب آن‌ها می‌شوند و کم‌ترین واکنش‌شان این است که نمی‌توانند با حفظ فاصله و موضع مشخص از آن‌ها جدا شوند. به علاوه، ارزیابی این ابژه‌ها به حواس ویژه‌ی نیاز ندارد چون ارزیابی‌کنندگان در میان و پیرامون این ابژه‌ها حرکت می‌کنند و در همان حال حواس بینایی، شنوایی، لامسه، بویایی و حتی چشایی‌شان را به کار می‌گیرند؛ ذات آزاد، باز و نامحدود خود ابژه‌ها هم این جنبه‌های تجربه‌ی زیباشناختی را تشدید می‌کند. ابژه‌های یادشده، همراه با حرکت ارزیابی‌کنندگان تغییر می‌کنند، مدام دست‌خوش دگرگونی‌اند، و این تغییرات با گذر زمان و بدون محدودیت ادامه می‌یابد. همچنین به لحاظ مکانی نیز به گونه‌ای نامحدود گسترش می‌یابند و

بنابراین، هیچ قالب پیش‌ریخته‌ای - به‌لحاظ زمانی یا مکانی - برای فضاها و محیط‌ها وجود ندارد. تفاوت‌های یادشده، با آنچه که شاید عمیق‌ترین تفاوت بین ابژه‌های ارزیابی زیباشناختی محیطی و آثار متداول هنری باشد، مربوط می‌شود. آثار هنری محصول خلاقیت‌های هنرمندان‌اند و هنرمندان انسان‌های هدف‌مندی هستند که کارشان طراحی و نوعاً خلق آثار هنری در چارچوب سنت‌های هنری و تجسم‌بخشیدن به طرح‌های خود است. بنابراین، آثار هنری با هنرمندان، سنت‌های هنری و طرح‌های ذهنی ایشان - به‌لحاظ علی یا مفهومی - وابسته‌اند. برعکس، ابژه‌های زیست‌محیطی نوعاً آثار خلاقه‌ی هنرمندان نیستند، بلکه «به‌طور طبیعی» پدید می‌آیند، تغییر می‌کنند، یا با فرایندهای طبیعی رشد می‌کنند و توسعه می‌یابند. حتی وقتی محیط‌ها از انسان‌ها تأثیر می‌پذیرند یا به دست انسان‌ها ساخته می‌شوند، و بدین‌گونه عامل انسانی در ایجاد آن‌ها نقش ایفا می‌کند، به‌ندرت می‌توان گفت که این محیط‌ها محصول کار و خلاقیت طراحانی هستند که در چارچوب سنت‌ها کار می‌کنند و به‌انگاره‌هاشان تجسم می‌بخشند.

ماحصل کلام این که، به نظر می‌رسد تجربه‌ی زیباشناختی جهان با تجربه‌ی زیباشناختی هنر بسیار متفاوت است. در تجربه‌ی زیباشناختی جهان، برخلاف تجربه‌ی هنر، ارزیابی‌کنندگان حتی اگر کاملاً و عمیقاً جذب نشوند با ابژه‌هایی روبه‌رو می‌شوند که بر تمام حواس‌شان اثر می‌گذارند، مدام در حرکت‌اند، محدود به زمان و مکان نیستند، و ماهیت و معنایی پیش‌بینی‌ناپذیر دارند. ارزیابی‌کنندگان در دل این ابژه‌ها و درمیان آن‌ها قرار دارند و کارشان ارزیابی و شناخت زیباشناختی آن‌هاست. علاوه بر این، به نظر می‌رسد ارزیابی زیباشناختی باید بدون یاری‌گرفتن از چارچوب‌ها و سنت‌های هنری یا جهت‌گیری‌های هنرمندان و طرح‌های آنان صورت گیرد. بنابراین، برای ارزیابی زیباشناختی جهان، زیبایی‌شناسی محیط زیست باید با پرسش‌های بنیادی درباره‌ی این که چه چیز را باید ارزیابی کرد و ارزیابی چگونه باید باشد، آغاز شود. این پرسش‌ها برای حوزه‌ی زیبایی‌شناسی محیط زیست بسیار بنیادی‌اند و مسئله‌ی فلسفی اصلی این است که برای پاسخ به این پرسش‌ها چه منابعی در دسترس ماست؟

۵. موضع‌گیری‌ها و مسئله‌ها: رویکرد ملتزمانه

این پرسش که به‌لحاظ زیبایی‌شناسی چه چیز را در جهان شناسایی و ارزیابی کنیم و چگونه به این شناخت برسیم، مواضع فلسفی متفاوتی را در زیبایی‌شناسی محیط زیست به وجود آورده است. هرچند دو نوع رویکرد را می‌توان بازشناخت: نخستین رویکرد از محیط‌هایی چون محیط‌های طبیعی بزرگ آغاز می‌کند که دقیقاً ارزیابی‌کنندگان را احاطه کرده، بر حواس‌شان اثر می‌گذارد و آن‌ها را همچون بخش‌های جدایی‌ناپذیر آن محیط‌ها درگیر و ملتزم می‌کند. این رویکرد چنین تجربه‌ی ملتزمانه از محیط‌ها را ماهیت ارزیابی زیباشناختی دانسته، قائل به آن است که ارزیابی‌کنندگان باید از تقابل‌های سنتی - مثل تقابل‌های عین و ذهن - فراتر روند، از فاصله‌شان با ابژه‌های ارزیابی بکاهند، و هدف کلی‌شان این باشد که با همه‌ی حواس‌شان ابژه‌های عینی محیط زیست را جذب

کنند. این رویکرد نسبت به ارزیابی زیباشناختی محیط زیست، محدود به محیط‌های طبیعی بزرگ نیست و می‌توان از آن به‌منزله‌ی الگویی برای ارزیابی انواع محیط‌ها و ابره‌ها و حتی آثار هنری دفاع کرد. بنابراین، رویکرد ملتزمانه عامل مهمی است که دامنه‌ی زیبایی‌شناسی محیط را فراتر از زیبایی‌شناسی مناظر گسترش می‌دهد و به تشکیل حوزه‌ای می‌انجامد که صرفاً بر طبیعت تأکید نمی‌کند بلکه ارزیابی زیباشناختی کل جهان را در بر می‌گیرد.

رویکرد ملتزمانه بر تأثیرپذیری بی‌واسطه‌ی حواس از هر ابره‌ی ارزیابی زیباشناختی تأکید می‌ورزد. رویکردهای مرتبط با این رویکرد نیز به دیگر ابعاد مشابه ارزیابی محیط‌های طبیعی و انسانی تأکید می‌کنند، و بحث‌شان بر آن است که این ابعاد شاید چندان فراوان نباشند، اما اساسی‌اند: موضع‌گیری‌های متفاوت بر انواع حالت‌ها و واکنش‌های متنوع عاطفی و احساسی (مثل برآشفتگی، محبت، احترام، ترس آمیخته با احترام، شگفت‌زدگی، احساس وصف‌ناپذیری، عزت‌گزینی و رمزآلودی) تکیه می‌کنند. رویکرد ملتزمانه و موضع‌گیری‌های مرتبط با آن، بر هر آنچه بیشتر ابعاد غیرشناختی تجربه‌ی زیباشناختی تلقی می‌شود، تأکید می‌کنند. در نتیجه‌ی گرایش دارند که بیشتر متضمن پاسخ‌های ذهنی به پرسش‌های چیستی و چگونگی ارزیابی زیباشناختی محیط‌ها باشند، و حاکی از آن‌اند که چون به نظر می‌رسد ارزیابی‌کنندگان [ابژه‌های محیط زیست] فاقد منابعی همچون چارچوب‌های نظری، هنرمندان، طرح‌ها و سنت‌های هنری‌اند، و با این منابع هدایت نمی‌شوند، پرسش‌های مربوط به ارزیابی زیباشناختی محیط‌های روزمره را نمی‌توان به‌درستی و با دقت پاسخ داد، و این‌ها همه حکایت از آن دارند که چیزی چون ارزیابی زیباشناختی درست و مناسب برای کل جهان وجود ندارد، و صرفاً این ارزیابی‌کنندگان‌اند که خود را در معرض جذب ابره‌ها، واکنش به آن‌ها و لذت‌بردن از توان زیباشناختی‌شان قرار می‌دهند.

دیدگاه‌ها و موضع‌گیری‌های ملتزمانه در اصالت‌بخشی به واکنش‌های حسی و احساسی واسطه به محیط، اجزای اصلی تجربه‌ی زیباشناختی را مورد توجه قرار می‌دهند و از نقاط قوت دیگری برخوردارند: به این معنا که با درک روشن جوهر آزاد، نامحدود و اتفاقی ابره‌های ارزیابی زیبایی‌شناسی محیط زیست، و تفسیر درست این ویژگی‌ها به‌منزله‌ی فضیلت‌های زیباشناختی – و نه نارسایی این ابره‌ها – با مسئله‌ی بنیادی زیبایی‌شناسی محیط زیست خوب برخورد می‌کنند؛ علاوه‌بر این، برای تبیین ارزیابی زیباشناختی محیط نیاز به نظریه‌ی کامل و پیچیده‌ای ندارند و به‌همین دلیل، از جذابیت شهودی بی‌واسطه‌ای برخوردارند. با این حال، رویکردهای یادشده مشکلاتی نیز دارند: مثلاً شاید متضمن تبیینی شتاب‌زده و کاملاً ذهنی از درک زیباشناختی جهان‌اند و در این تبیین، ظاهراً جایی برای تمیز بین ارزیابی زیباشناسی مناسب و نامناسب نمی‌ماند. در نتیجه، به نظر می‌رسد این دیدگاه‌ها نه‌تنها مؤید وجه بی‌اهمیت و غیر جدی تجربه‌ی زیباشناختی کل جهان‌اند، بلکه نوعی شکاف و جدایی نگران‌کننده بین ذات این تجربه و تجربه‌ی زیباشناختی هنر به وجود می‌آورند، و آشکار است که تجربه‌ی زیباشناختی هنر امکان ارزیابی زیباشناختی کم‌وبیش مناسب را برای اشکال جدی و در عین حال غیرجدی هنر فراهم می‌سازد.

۶. موضع‌گیری‌ها و مسئله‌ها: رویکرد شناختی

رویکرد شناختی را می‌توان دومین رویکرد فلسفی پایه در زیبایی‌شناسی محیط زیست به‌شمار آورد. این رویکرد ناظر بر این نکته است که برای پرداختن به پرسش‌هایی درباره‌ی چیستی و چگونگی ارزیابی زیباشناختی، منابعی واقعی وجود دارد که مبنای ارزیابی‌اند و عبارت‌اند از: ۱. ارزیابی‌کنندگان و ۲. ابژه‌های ارزیابی زیباشناختی. براین اساس، رویکرد شناختی بیان‌گر آن است که نقش منابعی چون چارچوب‌های نظری، هنرمندان، سنت‌های هنری و طرح‌ها در ارزیابی آثار هنری، می‌تواند در ارزیابی زیباشناختی کل جهان (و محیط زیست) نیز صادق باشد. البته در این ارزیابی، نقش چارچوب‌ها و هنرمندان را نوعاً ارزیابی‌کنندگان، و نقش سنت‌ها و طرح‌های هنری را ابژه‌های ارزیابی ایفا می‌کنند. به این معنا که ارزیابی‌کنندگان آثار هنری در برخورد با این آثار، چارچوب‌هایی تعیین می‌کنند که متضمن محدودیت زمانی و مکانی است و به‌گونه‌ای گزینشی از حواس‌شان بهره می‌برند و علاوه بر آن، همان‌گونه که هنرمندان در چارچوب محدودیت زمانی و مکانی و گزینش به کار خلاقه‌شان می‌پردازند، ارزیابی‌کنندگان نیز باید با سرشت ابژه‌هایی که ارزیابی می‌کنند، کار کنند. این روند در مورد ارزیابی زیباشناختی محیط زیست نیز صدق می‌کند. یعنی محیط‌های زیست متشابهاً سنت‌ها و طرح‌هایی به دست می‌دهند که ماهیت و معانی خودشان را دارند و کار ارزیابی‌کنندگان این است که این معناها را دریابند. درواقع، محیط‌ها و فضاها زمینه‌هایی ارائه می‌کنند که در پرتو آن، ارزیابی‌کنندگان می‌توانند با تمهیدات مشابهی (نظیر محدودیت زمان و مکان و گزینش و کشف)، به پرسش‌ها درباب این که چه چیز را ارزیابی کنند و چگونه ارزیابی کنند، پاسخ دهند. بدین ترتیب، در رویکرد شناختی ارزیابی‌کنندگان در ابتدا، به نوعی به درگیری‌شان با محیط و تجربه‌ای که عمده‌تاً غیرشناختی است شکل می‌دهند و آنگاه، این تجربه را به ارزیابی زیباشناختی مناسب و دقیق تبدیل می‌کنند.

برخلاف رویکردهایی که بر واکنش‌های حسی و عاطفی بی‌واسطه نسبت به محیط تأکید می‌ورزند، رویکرد شناختی نوعی تبیین دشوار از ارزیابی زیباشناختی جهان ارائه می‌کند و به این ترتیب رویکردش کم‌تر از رویکردهای پیشین شهودی است. در نتیجه، به‌رغم مسائلی که رویکردهای پیشین ایجاد می‌کنند، برای این که رویکرد شناختی همچون رویکرد ملتزمانه متقاعدکننده باشد باید با مثال‌هایی آن را روشن کرد: انگاره‌ی اصلی رویکرد شناختی این است که آنچه ارزیابی را سمت‌وسو می‌دهد ذات ابژه‌های ارزیابی است و بنابراین، دانش و آگاهی از منشاء، انواع، و ویژگی‌های این ابژه‌ها برای ارزیابی زیباشناختی مناسب و دقیق لازم است. بیشه‌زاری را در نظر بگیرید که در غروب آفتاب همچون طلا می‌درخشد. در اینجا دانستن این نکته اهمیت دارد که آیا درخت‌ها از نوع کاج‌اند و برگ‌های سوزنی طلایی‌شان بیان‌گر تغییر فصل است، یا گونه‌هایی متفاوت‌اند که زردرنگی برگ‌های آن‌ها نشانه‌ی از بین رفتن‌شان است؛ و ارزیابی زیباشناختی درست و به‌ویژه وجه احساسی این ارزیابی برحسب این که از کدام‌یک از این دو آگاهی برخوردار باشیم، متفاوت خواهد بود. همچنین چمن‌زاری کوهستانی را در نظر بگیرید: ارزیابی زیباشناختی چنین

منظره‌ای، با این آگاهی که بدانیم سازگاری با آب و هوا در ارتفاعات مستلزم کاهش اندازه‌ی گیاهان است، بستگی دارد. این آگاهی، ما را در تنظیم دیدگاه‌مان به منظره و هماهنگ کردن حواس‌مان برای ارزیابی دقیق گیاهان ریزنقش، گل‌ها، عطرهای مطبوع و بافت و ترکیب‌شان هدایت می‌کند؛ و یا مثلاً مزارع کشاورزی مدرنی را در نظر آورید که تأثیر انسان بر آن‌ها قابل مشاهده است: در اینجا نیز آگاهی ما از کاربرد عملی و کارکرد کشت وسیع در مزارع تک‌محصولی اهمیت دارد، و این آگاهی موجب وسعت دیدگاه، تنظیم چارچوب‌ها، حس‌ها، و حتی نگرش‌های ما نسبت به ارزیابی دقیق مناظر یک‌دست و یکنواخت می‌شود. همچنین خیابان معمولی بزرگی را با رستوران‌هایش مجسم کنید: ارزیابی زیباشناختی دقیق چنین فضایی چندان به این بستگی ندارد که نام این خیابان را می‌دانیم یا نه، در حالی که آگاهی ما از این که این خیابان ظاهری مسکونی دارد، یا خیابانی با رستوران‌های خانوادگی است، و یا عملاً متعلق به صاحبان رستوران‌های بین‌المللی با اغذیه‌ی ارزان برای عموم است، با ارزیابی زیباشناختی درست ما بی‌ارتباط نخواهد بود.

۷. نتیجه‌گیری

گرچه رویکرد ملتزمانه و دیدگاه‌های مربوط به آن و رویکرد شناختی، در پاسخ به پرسش‌ها در باب تجربه‌ی زیباشناختی جهان تأکیدهای متفاوتی دارند، لزوماً با هم متضاد نیستند. در واقع، به‌لحاظ نظری هم تضادی بین آن‌ها وجود ندارد، چون ظاهراً هرکدام برای ارزیابی زیباشناختی محیط‌های روزمره شرایطی پیشنهاد می‌کنند که لازم و در عین حال ناکافی است. با این حال، شاید بین این دو نوع رویکرد تنش‌ی واقعی وجود دارد. چون درگیرشدن با ابژه‌ها و در عین حال توجه به آگاهی‌های مربوط به ارزیابی آن‌ها، ارزیابی را با مشکلاتی مواجه می‌سازد. هرچند این گونه ایجاد تعادل و تلفیق بین احساس و آگاهی در دل هر تجربه‌ی زیباشناختی وجود دارد و این همان چیزی است که در ارزیابی زیباشناختی صادقانه و مناسب آثار هنری انتظار آن را داریم. این که ارزیابی زیباشناختی محیط‌های روزمره مستلزم همان نوع دستاورد است که ارزیابی زیباشناختی آثار هنری می‌طلبد، نشان‌گر آن است که محیط‌های گوناگون جهان به‌لحاظ زیبایی‌شناسی همچون بهترین آثار هنری غنی و ارزش‌مندند.

* این مقاله ترجمه‌ای است از:

Allen Carlson. "Environmental Aesthetics", In *Routledge Encyclopedia of Philosophy Online*. Available at: <http://www.rep.routledge.com/article/M047SECT3>